

مجله‌ی شعرپژوهی (بوستان ادب) دانشگاه شیراز، مقاله‌ی علمی-پژوهشی

سال سیزدهم، شماره‌ی سوم، پاییز ۱۴۰۰، پیاپی ۴۹، صص ۱۵۷-۱۷۴

DOI: 10.22099/jba.2020.35746.3612

بررسی زمینه‌های فرهنگی و گفتمانی شکل‌گیری هویت در شعر عقاب خانلری

منصور رحیمی *

سیداحمد پارسا **

چکیده

پیوند دانش‌های متعدد علوم انسانی با یکدیگر، رویکردهای تلفیقی کارآمدی را در حوزه‌ی بینامتنیت طرح کرده است. مبحث هویت یکی از مقوله‌های مهمی است که پیوند اساسی با جامعه‌شناسی، نشانه‌شناسی فرهنگی، تحلیل گفتمان، انسان‌شناسی و حتی نقد ادبی دارد. پژوهش حاضر کوشیده است تا با رویکردی بینامتنی، عناصر مشترک نشانه‌شناسی، گفتمانی و انسان‌شناسی را در پیوند با عنصر هویت به کار گیرد تا به بازنمایی هویت «عقاب» در شعر عقاب خانلری بپردازد. در این میان، نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا و مبحث «خود» و «دیگری» در حوزه‌ی نشانه‌شناسی فرهنگی، به‌عنوان ابزار و پشتوانه‌های اصلی تفسیر، گزینش شده‌اند تا به بازنمایی فرایند شکل‌گیری هویت عقاب، در تعامل و تضاد با فرهنگ بیگانه و رانه‌های آلوده بپردازد. یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که مرگ درابتدای روایت به‌عنوان رانه‌ای آلوده، سوژه را به چاره‌جویی وامی‌دارد؛ اما پس از تعامل با بیش‌فرهنگ (فرهنگ زاغ) و مشاهده‌ی رانه‌های آلوده،

* دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان mansourrahimi13@gmail.com

(نویسنده‌ی مسئول)

** استاد زبان و ادبیات فارسی دانشگاه کردستان dr.ahmadparsa@gmail.com

تاریخ پذیرش مقاله: ۹۹/۵/۳۱

تاریخ دریافت مقاله: ۹۸/۱۱/۱

از جمله از محیط زندگی و خوراک زاغ، به هویت اجتماعی خود بازمی‌گردد و با تلقی مرگ به‌عنوان امر مطلوب، به طرد رانه‌های آلوده و ترک سرزمین بیگانه دست می‌زند.

واژه‌های کلیدی: شعر عقاب، خانلری، هویت، نشانه‌شناسی فرهنگی، بینامتنیت

۱. مقدمه

رویکردهای متنوع پژوهشی در حوزه‌های علوم انسانی و ادبیات به‌واسطه‌ی مقوله‌هایی مشترک با یکدیگر پیوند می‌یابند و تلفیق این دانش‌ها به‌عنوان پل‌های شناختی، به درک و تلقی ما از متن یاری می‌رساند. رویکردهای تلفیقی در پژوهش‌های اخیر، واژه‌ی بینامتنیت را در قاموس پژوهش مطرح کرد. واژه‌ی بینامتنیت را نخستین بار ژولیا کریستوا در توضیح و بسط آرای میخائیل باختین وارد زبان کرد. «بینامتنیت (Intertextualite) مشتق از *textuel* است. واژه‌ی *textuel* نیز مشتق از *texte* است که در قرن دوازدهم از واژه‌ی لاتینی *textus* (به‌معنای به‌هم‌پیچیدگی) وارد زبان فرانسه شد. *textus* خود مشتق از فعل *textere* به‌معنای بافتن است» (کهنمویی و همکاران، ۱۳۸۱: ۴۱۸). به‌منظور دستیابی به جنبه‌های اجتماعی و گفتمانی دلالت‌های یک متن خاص، بهره‌گیری از رویکرد بینامتنی در پژوهش‌های انسانی و ادبی کارآمد خواهد بود. «بینامتنیت، متن را با دلالت‌های تاریخی و اجتماعی‌اش سازگار می‌کند و آن را در تعامل با رمزگان‌ها، گفتمان‌ها و صداهای گوناگونی می‌نشانند که از متن گذر کرده‌اند» (مکاریک، ۱۳۹۰: ۷۳). کریستوا زبان‌شناسی و ادبیات و روان‌کاوی را تلفیق کرد و به رویکردی نوین در نقد رسید. براساس دلالت‌های گفتمانی، اجتماعی و روان‌شناختی می‌توان به درک بخش‌هایی از لایه‌های پنهان متن و فرامتن دست یافت. این دلالت‌ها تفسیر پژوهشگر را تا سویه‌های پنهان روحی نویسنده یا پدیدآورنده‌ی متن پیش می‌برد. در همین زمینه «کریستوا شاعر و نویسنده را سوژه‌هایی تلقی کرده که آثارشان مجالی برای افشای بحران‌های روحی است» (علامی و باباشاهی، ۱۳۹۶: ۲). وی «خود» را فاقد هویتی منسجم و خودآگاه می‌داند و بر همین اساس به‌جای واژه‌ی «خود»، از سوژه به‌عنوان فاعل شناسا با درجه‌ی عاملیت و فاعلیت شناور یاد می‌کند. هویت سوژه‌ی کریستوایی از طریق تعامل و تقابل

گفت‌وگومند با «دیگری» برساخته می‌شود. «کریستوا با تکیه بر این دلیل که اصطلاح «خود» (self) به موجودی کاملاً خودآگاه با هویتی منسجم اشاره دارد، از به‌کارگیری اصطلاح مرسوم «خود» اجتناب می‌ورزد» (سلیمی و سکوت‌جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۲۰). طبقه‌بندی و تفسیر رویکردهای هویتی، در حوصله‌ی تحقیق حاضر نیست؛ اما برساختگی هویت و تعامل و تقابل سوژه در فرایند هویت‌یابی، امری ناگزیر است. هویت‌یابی نیز مستلزم طی کردن فرایندهای شناختی و معرفتی است که سوژه را به سوی هویت هدایت می‌کند. «هویت کشف نمی‌شود، ساخته می‌شود. چیزی را که می‌توان ساخت، لاجرم خراب‌شدنی است. می‌توان دوباره ساختش، اما ساخت هویت منوط به کشف است» (مرندی و حبیب‌زاده، ۱۳۹۶: ۵۵۲).

تعامل و تقابلهای شناختی سوژه به‌منظور هویت‌یابی، مفاهیمی همچون «خود»، «دیگری»، «امر بجا و همساز»، «امر نابجا و آلوده» و مفاهیمی از این دست را مطرح می‌کند. یکی از مفاهیم اصلی در آرای کریستوا، مفهوم «آلوده‌انگاری» (abjection) است. این مفهوم پیوند عمیقی با هویت و فرایند هویت‌یابی سوژه دارد. وی این مفهوم را پدیده‌ای روانی دانسته و آن را به مرحله‌ی آینه‌ای (شش تا هشت ماهگی کودک) پیوند داده و سپس با مصداق‌های متعدد، به بسط و تبیین این مفهوم می‌پردازد. به اعتقاد کریستوا، در این سن کودک تمام عناصر پیرامونش را آلوده می‌انگارد و تلاش می‌کند خود را از این عناصر آلوده تفکیک کند. «آلوده‌انگاری: حالتی از طرد و واپس‌زنی آنچه که برای «خود»، «دیگری» محسوب می‌شود» (مک‌آفی، ۱۳۸۵: ۷۵). مفهوم امر آلوده با مفاهیم دیگری همچون امر نابجا، امر نابهنجار، امر ناهمساز و مانند آن در آرای فروید و مری داگلاس نیز مطرح شده‌اند. «کریستوا در شرح و بسط تصور خود از امر فرومایه، از پژوهش مختصر فروید درباره‌ی امر نامتعارف مدد می‌گیرد» (پین، ۱۳۹۴: ۵۰۳). مفهوم آلودگی و کثافت در اندیشه‌ی مری داگلاس، امری منفرد و مجزا نیست که صرفاً بر تئوری‌های میکروبی دلالت کند؛ بلکه آلودگی به‌عنوان امر نابجا و نابهنجار، ما را به سوی نمادگرایی هدایت می‌کند. «در تلقی داگلاس، پاکی و ناپاکی دنیوی بیشتر از آنکه همسو با نظریه‌ی ماده‌گرایی طبی، مبتنی بر قواعد بهداشتی باشد، حاصل قراردادهای اجتماعی

و نمادین است» (یعقوبی و رحیمی، ۱۳۹۷: ۱۰۰). این نمادها نیز از رهگذر طبقه‌بندی دوگانه‌ی نظم‌وی‌نظمی بازنمایی می‌شوند. «در نظر داگلاس، تبیین پاکی و ناپاکی در گرو مواجهه با نظم مفروض اجتماعی است، هرگاه نظم و مرز فرضی جابه‌جا شود، با امر نابجا مواجهیم. این بی‌نظمی و نابجاشدگی، ناپاک یا نامشروع نامیده می‌شود» (همان: ۱۰۰). بنابراین دوگانه‌ی نظم‌وی‌نظمی و جابه‌جایی در مرز دوگانه‌های فرهنگ/ نافرنگ، هستی/ مرگ، همساز/ ناهم‌ساز و مانند آن، به تبیین آلوده و نآلوده می‌انجامد. «تأمل بر موضوع کثافت، متضمن تأمل بر ارتباط نظم با بی‌نظمی، بودن با نبودن، شکل با بی‌شکلی و مرگ با زندگی است» (بوی، ۱۳۹۴: ۵۵).

در نشانه‌شناسی فرهنگی، امر نابجا و آلوده در بیرون فرهنگ خودی فرض شده و معادل نابهنجاری و آشوب و بی‌نظمی است. «اصطلاح نشانه‌شناسی فرهنگی از زمانی استفاده شد که ارنست کاسیرر (۱۹۲۳-۲۹) برخی نظام‌های نشانه‌ای به‌خصوص را با عنوان «صورت‌های نمادین» توصیف کرد و ادعا کرد که صورت‌های نمادین یک جامعه، فرهنگ آن جامعه را تشکیل می‌دهد» (سجودی، ۱۳۹۰: ۲۹۴). نشانه‌شناسی فرهنگی در پی بررسی فرهنگ، به‌عنوان بخشی از سپهر نشانه‌ای است تا به تبیین تفاوت نظام‌های نشانه‌ای یک فرهنگ با فرهنگ دیگر، بازنمایی هویت و تعیین مرزهای فرهنگی، تعامل و تقابل فرهنگ‌های متفاوت در سپهر نشانه‌ای و همچنین دگردیسی و تغییر فرهنگی دست یابد.

۱.۱. پیشینه و ضرورت تحقیق

خسرویان (۱۳۸۸)، به بررسی اجمالی جنبه‌های زیباشناختی و تصویرآفرینی خانلری در شعر عقاب پرداخته است. آقاخان‌ی و همکاران (۱۳۹۰)، در «تحلیل ساختاری شعر «عقاب» خانلری و «خانه سریویلی» نیمایوشیچ بر اساس نظریه‌های برمون و گریماس»، نشان داده‌اند که براساس نظریه‌های برمون و گریماس، در این دو شعر روایی ابتدا وضعیت متعادل برقرار است. سپس حادثه رخ می‌دهد و این وضعیت اولیه دچار روند تغییر می‌شود و وضعیت نامتعادل شکل می‌گیرد و بعد از رسیدن قهرمان به هدفش (یا

دست‌نیافتن به آن)، وضعیت متعادل سامان‌یافته‌ای شکل می‌گیرد. همچنین هر شش عنصر کنشگر در این دو شعر وجود دارند؛ پس هدف از انتخاب این موضوع، انطباق این نظریه‌ها بر شعر روایی است و در نتیجه این دو شعر منطبق با نظریه‌های این دو ساختارگراست.

مصطفوی‌نیا و همکاران (۱۳۹۰)، در پژوهشی با عنوان «بررسی تطبیقی رمز «عقاب» در شعر پرویز ناتل خانلری و عمر ابوریثه» کوشیده‌اند با بررسی اوضاع تاریخی و زندگی‌نامه و سپس تحلیل اشعار، پژوهشی درباره‌ی اثرگذاری و اثرپذیری این دو شاعر از یکدیگر و بر یکدیگر، انجام دهند و میزان موفقیت هر دو شاعر را در انتقال مفاهیم، به نمایش بگذارند. اثرنپذیرفتن دو شاعر از یکدیگر و مشترک‌بودن دو عنصر آزادی و کرامت انسانی در دو قصیده از نتایج این پژوهش است.

پورعلی و همکاران (۱۳۹۳)، در «خوانش رمان قاعده‌ی بازی فیروز زنوزی جلالی، بر پایه‌ی نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا»، پس از توضیح مفاهیم اصلی نظریه‌ی کریستوا، به صورت مختصر متن این رمان را با رویکرد کریستوایی و بر پایه‌ی آلوده‌انگاری تفسیر کرده‌اند.

سلیمی کوچی و سکوت‌جهرمی (۱۳۹۳)، در «کاربست نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا بر شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد فروغ فرخزاد»، علاوه بر شرح مفاهیم امر نمادین، امر نشانه‌ای، فاعل سخن‌گو، سوژه و سوژکتیویته، نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا را بر متن شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد» پیاده کرده و با استخراج رانه‌های آلوده در این متن، به نتایجی دست یافته‌اند.

سلیمی کوچی و سکوت‌جهرمی (۱۳۹۴)، شخصیت‌های رمان *اناربانو و پسرهایش* را از منظر تن بیگانه‌ی کریستوا بررسی کرده‌اند و در بخش مقدمه‌ی پژوهش، مفهوم تن بیگانه‌ی کریستوا را به بحث گذاشته‌اند.

پیرانی (۱۳۹۴)، در پژوهشی با عنوان «بودن یا نبودن؟! نه، چگونه بودن! مقایسه‌ی شعر «عقاب» از پرویز ناتل خانلری و «نسر» از عمر ابوریثه»، زمینه‌های فرهنگی مشترک میان دو شاعر را در خلق دو اثر مشابه دخیل دانسته و معتقد است که مفاهیم پنهان در

نهاد جمعی تبار دو شاعر یا به تعبیر یونگ، همان ضمیر ناخودآگاه قومی، دو شاعر را به خلق اثر با تخیل مشابه و بهره‌گرفتن از مفهوم اسطوره‌ای و نمادین عقاب و نسر کشانده است.

دارابی و اکبری (۱۳۹۵)، به بررسی زمینه‌های پیش‌ازبانی شکل‌گیری سوژه در اندیشه‌ی کریستوا پرداخته‌اند و در پژوهش خود، برخی مفاهیم کریستوایی همچون امر نمادین و امر نشانه‌ای و فرایندهای دلالتی این دو وجه را نیز مطرح کرده‌اند.

علامی و باباشاهی (۱۳۹۶)، داستان سیاوش را براساس نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا تفسیر کرده‌اند و در این میان، مفاهیم تکراری امر نمادین و امر نشانه‌ای تشریح شده‌اند. پژوهش‌های دیگری نیز جسته‌وگریخته به جنبه‌های کلی و تصویرآفرینی‌ها در شعر عقاب پرداخته‌اند که به دلیل بی‌ارتباط بودن با موضوع این پژوهش، به بیان تفصیلی آن‌ها نیازی نیست. آنچه آشکار است، پژوهشی در زمینه‌ی بینامتنیت با محوریت شعر عقاب یافت نشد که با رویکرد بینامتنی، عناصر فرهنگی و گفتمانی و انسان‌شناختی را به کار گیرد و همچون پژوهش حاضر، مبحث هویت را که برجسته‌ترین عنصر گفتمانی و فرهنگی شعر عقاب است، بررسی کرده باشد. باتوجه به کارآمدی پژوهش‌های بینامتنی، وجود پژوهش‌هایی از این دست، شایسته و راهگشا خواهد بود.

۲.۱. بیان مسئله

مفهوم هویت از مفاهیم مهمی است که می‌تواند پیونددهنده‌ی پژوهش‌های بینامتنی در حوزه‌های علوم اجتماعی، سیاست و نقد ادبی باشد. خوانش‌های متعددی که از مفهوم هویت با رویکردهای گفتمانی، سیاسی، فرهنگی و جامعه‌شناختی در دست است، در حوزه‌ی مطالعات ادبی نیز راهگشا خواهد بود. از آنجاکه هویت محصول تعامل «سوژه» (خود) با «دیگری» است، به‌کارگیری آرای نشانه‌شناسان فرهنگی و همچنین تحلیل‌گران گفتمانی، به‌عنوان ابزار و پشتوانه‌های پژوهش در بازنمایی هویت و درک موقعیت سوژه کارآمد خواهد بود. گاهی فرایند هویت‌یابی سوژه، مستلزم تعامل با دیگری (غیر یا بیگانه)

و طرد امر ناهمساز در فرهنگ دیگری است. تضاد میان آلوده و ناآلوده، همساز و ناهمساز، بهنجار و نابهنجار، ارزش و ضد ارزش، فرهنگ و نافرنگ، متن و نامتن، خود و دیگری، امر بجا و امر نابجا و این دست اصطلاح‌ها، ما را از ورود به حوزه‌ی نشانه‌شناسی فرهنگی ناگزیر می‌کند؛ چون از این طریق می‌توان دو فرهنگ متضاد را مطالعه کرد. از سوی دیگر هویت، مقوله‌ای گفتمانی است و در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و تحلیل گفتمان با رویکردهای متعدد بدان پرداخته شده است. از جمله نظریه‌پردازانی که با رویکردی بینامتنی به مطالعه‌ی سوژه به‌عنوان فاعل سخن‌گو با درجه‌ی عاملیت متفاوت پرداخته، ژولیا کریستواست. کریستوا معتقد است با استناد به خاصیت پالاینده‌ی ادبیات، می‌توان مفهوم آلوده‌انگاری را در حوزه‌ی مطالعات ادبی مطرح کرد. مفاهیم اساسی مطرح در آرای کریستوا عبارت است از امر نشانه‌ای، متن زایشی، امر نمادین، متن ظاهری، سوژه، فاعل سخن‌گو، سوژکتیویته (عاملیت و فاعلیت)، تن بیگانه و آلوده‌انگاری. در این پژوهش دو مفهوم آلوده‌انگاری و تن بیگانه به‌منظور تحلیل بافتار شکل‌گیری هویت در شعر روایی عقاب به کار گرفته شدند. نظریه‌ی آلوده‌انگاری کریستوا پیوند میان جهان درون، جهان متن و نویسنده را نشان می‌دهد. راوی شاعر کوشیده است نشان دهد که عقاب چگونه در تقابل با هویت زاغ به هویت خود دست می‌یابد. در این میان رانه‌های آلوده، فرایند شناختی عقاب را کامل می‌کنند.

پژوهش حاضر پژوهشی بینامتنی با رویکرد گفتمانی است که نشانه‌شناسی فرهنگی، تحلیل گفتمان، انسان‌شناسی و شمه‌ای از روایت‌شناسی را به کار گرفته با این هدف که با رویکردی بینامتنی به فرایند بازنمایی هویت قهرمان جست‌وجوگر در شعر عقاب، ترجمه و بازسروده‌ی پرویز ناتل خانلری پردازد که اصل آن روسی است و ترجمه‌های فراوانی با دخل و تصرف و بسط‌های متفاوت از آن وجود دارد؛ به‌همین دلیل از مفاهیمی همچون فرهنگ، بیش‌فرهنگ، نافرنگ، خود و دیگری در حوزه‌ی نشانه‌شناسی فرهنگی بهره گرفته‌ایم. در این بخش آرای کسانی همچون پرس و باختین، محور پژوهش بوده‌اند. در حوزه‌ی جامعه‌شناسی و تحلیل گفتمان نیز برخی مفاهیم مربوط به آرای ژولیا کریستوا را به کار گرفته‌ایم که مهم‌ترین آن‌ها دو مفهوم «آلوده‌انگاری» و «تن بیگانه» هستند.

به‌منظور بررسی مفهوم هویت، به مفاهیم گفتمانی همچون هویت و منطق هم‌ارزی و تفاوت در آرای لاکلاو و موفه و همچنین مفهوم آلودگی و امر نابهنجار در مطالعات کریستوا و مری داگلاس در حوزه‌ی انسان‌شناسی گریزی داشته‌ایم. پژوهش پیش‌رو بر آن است که با به‌کارگیری ابزارهای فوق و با رویکردی بینامتنی، به این پرسش اصلی پاسخ دهد که چه عناصر فرهنگی، گفتمانی و اجتماعی مشخصی در هویت‌یابی عقاب نقش داشته‌اند و نتایج نشان می‌دهد که عقاب به‌عنوان فاعل شناسا، در پی یافتن هویت خود، با گروه اجتماعی متقابل و متضاد خود تعامل می‌کند. در فرایند هویت‌یابی عقاب، نخست عنصر مرگ به‌عنوان رانه‌ای آلوده و ناهمساز ظاهر می‌شود؛ اما پس از آنکه سوژه با جهان بیگانه و فرهنگ «دیگری» تعامل برقرار می‌کند، رانه‌های آلوده را طرد می‌کند و طی یک دگردیسی فرهنگی، بیش‌فرهنگ (جهان زیست زاغ) به نافرهنگ تبدیل می‌شود. روایت نیز با تلقی مرگ به‌عنوان امر مطلوب و بهنجار و همساز به پایان می‌رسد. هویت عقاب که همان زیستن با عزت و زندگی در اوج با عمر کوتاه و طرد فرهنگ دیگری (زاغ) است، آشکار می‌شود.

۲. بحث و بررسی

وضعیت آغازین شعر عقاب با توصیف دمدمه‌های پایان عمر او، آسیب یا امری نامطلوب را در روایت طرح می‌کند که عقاب ناگزیر است آن را بپذیرد. مرگ در بخش آغازین شعر، به‌منزله‌ی رانه‌ای آلوده بازنمایی شده است و عقاب تلاش می‌کند که چاره‌ای برای رهایی از این امر آلوده بیابد:

چو ازو دور شد ایام شباب	گشت غمناک دل و جان عقاب
آفتابش به لب بام رسید	دید کش دور به انجام رسید
ره سوی کشور دیگر گیرد	باید از هستی دل برگیرد
دارویی جوید و در کار کند	خواست تا چاره‌ی ناچار کند

(ناتل خانلری، ۱۳۸۷: ۹۰-۹۱)

مسئله‌ی مرگ از جمله مسائلی است که همواره در تقابل با میل انسان به جاودانگی بوده و یکی از سوژه‌های پربسامدی است که شاعران و نویسندگان به آن توجه دارند. در این چند بیت آغاز، «مرگ» به‌عنوان نخستین رانه‌ی آلوده در جهان زیست عقاب ظاهر می‌شود. «مرگ که همواره در تضاد با زندگی است، برای سوژه به‌عنوان امری آلوده علیه حیات و ادامه‌ی بقا تصور می‌شود» (سلیمی کوچی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۳: ۹۵). عقاب از زندگی کوتاه خود ناراضی است و در وضعیتی نامطلوب قرار دارد. «سوژه در بیشتر موارد، مرگ خود را فرجامی بد، غم‌انگیز و دردآلود توصیف می‌کند» (علامی و باباشاهی، ۱۳۹۶: ۲۲)؛ به‌همین دلیل در نگرش خود به مرگ و زندگی، دچار ناهماهنگی شناختی می‌شود و تلاش می‌کند از طریق همسازی به جهان زاغ روی بیاورد که در آن، عمر دراز قابل دستیابی است؛ اما دستیابی به عمر طولانی مستلزم پذیرش مجموعه‌ای از عناصر آلوده و ناهمساز متعلق به فرهنگ بیگانه یا دیگری است. «اینکه چه چیزی همساز و چه چیز ناهمساز به شمار می‌آید، به موقعیت اجتماعی سوژه بستگی دارد» (یورگنسن و فیلیپس، ۱۳۹۲: ۱۶۹). در واقع عقاب با نزدیک‌شدن به مرگ، در درک «خود» دچار سرگشتگی شده و تنها مرگ سوژه است که به این سرگشتگی پایان می‌دهد. به اعتقاد باختین، «خود، فرایندی نامحدود است که هیچ‌گاه نمی‌توان کلیت آن را درک کرد. در واقع خود نوعی جریان سیال ذهن است که تنها در زمان مرگ به سکون می‌رسد» (سجودی، ۱۳۹۰: ۱۶۷). در آرای باختین، خود اساساً در نقطه‌ی مقابل دیگری قرار می‌گیرد؛ پس وی، دیگری را موجودی ایستا و بسته می‌داند و درمقابل، خود موجودی پویا و سیال است. عقاب در سودای عمر دراز، تلاش می‌کند با زاغ (دیگری) تعامل برقرار کند؛ بنابراین دیگری موجودی ایستا و بسته نیست و سوژه با ایجاد تعامل با دیگری، به این ایستایی پایان می‌دهد. پرس برخلاف باختین معتقد است: «دیگری نیز مانند خود، جریان سیالی است که تا زمان مرگ نمی‌تواند از حرکت باز ایستد» (همان: ۱۷۳).

از آنجاکه مکالمه سرآغاز فرهنگ است، شکل‌گیری هریک از فرهنگ‌ها، بیش فرهنگ‌ها و نافرنگ‌ها مستلزم وجود دیالوگ و مکالمه است. در شعر عقاب نیز دیالوگ میان زاغ و عقاب، سرآغاز شکل‌گیری فرهنگ‌ها و مرزبندی میان بیش فرهنگ و نافرنگ و فرهنگ

است. فضای فرهنگی زاغ، در آغاز به‌عنوان یک بیش‌فرهنگ ظاهر می‌شود که عقاب به قصد دستیابی به عمر طولانی با آن وارد گفت‌وگو می‌شود. «بیش‌فرهنگ آن‌طرفی است که فرهنگ با آن در شرایط دیالوگ است» (سجودی، ۱۳۹۰: ۱۷۱).

آشیان داشت در آن دامن دشت	زاغکی زشت و بداندام و پلشت...
بر سر شاخ ورا دید عقاب	ز آسمان سوی زمین شد به شتاب
گفت کای دیده ز ما بس بیداد	با تو امروز مرا کار افتاد
مشکلی دارم اگر بگشایی	بکنم آنچه تو می‌فرمایی...
گفت ما بنده‌ی درگاه توایم	تا که هستیم هواخواه توایم
...زار و افسرده چنین گفت عقاب	که مرا عمر حبایی است بر آب
...من و این شهپر و این شوکت‌وجاه	عمرم از چیست بدین حد کوتاه؟...
چیست سرمایه‌ی این عمر دراز	رازی اینجاست تو بگشا این راز

(ناتل خانلری، ۱۳۸۷: ۹۲-۹۴)

زاغ به‌قصد همراه کردن عقاب با خود و تحمیل عناصر فرهنگی مربوط به فرهنگ خود ادعا می‌کند بادهایی که در بلندی‌ها می‌وزند، عامل مرگ و عمر کوتاه عقاب هستند. «متون مانوی باد را یکی از پنج عنصر ظلمانی (شر) دانسته‌اند و در تورات نیز از آن به‌عنوان عامل مرگ یاد می‌شود» (زمردی، ۱۳۸۸: ۱۲۵). شاعر در این چند بیت، گریزی به متون مانوی و حتی تورات زده است که باد را از عناصر ظلمانی و عامل مرگ دانسته‌اند:

پدر من که پس از سیصد و اند	کان اندرز بد و دانش و پند
بارها فرمود که بر چرخ اثیر	باده‌ها راست فراوان تأثیر
باده‌ها کز زبر خاک وزند	تن و جان را نرسانند گزند
هرچه از خاک شوی بالاتر	باد را بیش گزند است و ضرر
تا بدان‌جا که بر اوج افلاک	آیت مرگ شود پیک هلاک

(ناتل خانلری، ۱۳۸۷: ۹۵)

در ادامه‌ی گفت‌وگوی زاغ و عقاب، زاغ با برجسته‌کردن فرهنگ خود، فرهنگ عقاب را به باد انتقاد می‌گیرد و تلاش می‌کند عقاب را با خود همراه کند و وی را به زندگی

مملو از پلشتی فرامی‌خواند و به همین منظور عقاب را به پذیرش عناصر فرهنگی جهان زیست خود دعوت می‌کند و از وی می‌خواهد که بلندپروازی را رها کند و ناودان‌نشین و مردارخوار شود تا به عمر دراز دست یابد:

دگری را چه گنه کاین ز شماست	عمرتان گر که پذیرد کم‌وکاست
آخر از این همه پرواز چه سود؟	ز آسمان هیچ نیایید فرود
طعمه‌ی خویش بر افلاک مجوی	خیز و زین بیش ره چرخ مپوی
به از آن کنج حیاط و لب جوست	ناودان جایگهی سخت نکوست
ره هر برزن و هر کو دانم	من که صد نکته‌ی نیکو دانم
و اندر آن گوشه سراغی دارم	خانه‌ای در پس باغی دارم
خوردنی‌های فراوانی هست	خوان گسترده‌ی الوانی هست
گندزاری بود اندر پس باغ	آنچه زان زاغ چنین داد سراغ
زاغ بر سفره‌ی خود کرد نگاه	...آن دو هم‌راه رسیدند از راه
لایق حضرت این مهمان است	...گفت خوانی که چنین الوان است
تا پیاموزد ازو مهمان، پند	گفت و بنشست و بخورد از آن گند

(همان: ۹۵-۹۷)

توصیف رانه‌های آلوده از رهگذر محل زندگی و خوراک زاغ، به شیوه‌ی نمادین نظام فرهنگی و اجتماعی «دیگری» را بازنمایی می‌کند که در تضاد و تقابل با فرهنگ خودی است. شاعر در چندین بیت مردارخواری زاغ و پلشتی‌های پیرامون او را توصیف کرده است تا تضاد دو گروه اجتماعی عقاب و زاغ را از این طریق برجسته کند. «پژوهش‌های مری داگلاس درباره‌ی سرشت نظام‌های طبقه‌بندی به دغدغه‌های دیگری چون پژوهش درباره‌ی خوراک به‌عنوان وسیله‌ای برای رمزگشایی نظام‌های اطلاع‌رسانی اجتماعی منجر شده است. او نشان می‌دهد گزینش‌های افراد درخصوص آنچه می‌خورند و نحوه‌ی تهیه و عرضه‌ی خوراک، نماینده‌ی سازمان حیات اجتماعی است» (پین، ۱۳۹۴: ۲۷۱).

آنچه زان زاغ چنین داد سراغ	گندزاری بود اندر پس باغ
بوی بد رفته از آن تا ره دور	معدن پشه مُقام زنبور

نفرتش گشته بلای دل و جان سوزش و کوری دو دیده از آن
آن دو همراه رسیدند از راه زاغ بر سفره‌ی خود کرد نگاه
(ناتل خانلری، ۱۳۸۷: ۹۶)

عقاب به قصد رهایی از این امر ناهمساز (آلوده یا نامطلوب)، درصدد برقراری ارتباط با زاغ برمی‌آید که راز عمر طولانی نزد اوست. او از زاغ چاره‌جویی می‌کند و وسوسه می‌شود که خواست وی را برای دستیابی به عمر طولانی بپذیرد؛ اما زندگی متفاوت و بیگانگی فرهنگی و هویتی زاغ و عقاب، مانع این امر می‌شود. «به گمان کریستوا، امروز مسئله‌ی اصلی نه همراه کردن دیگری با خویشتن، بلکه پذیرش خواست و حق دیگری است برای ادامه‌ی شکلی از زندگی که چه‌بسا یکسر متفاوت با زندگی من باشد» (احمدی، ۱۳۸۰: ۳۲۵). عقاب وارد سرزمین زاغ می‌شود تا راز عمر دراز زاغ را دریابد:

آن دو همراه رسیدند از راه زاغ بر سفره‌ی خود کرد نگاه
گفت می‌کنم شکر که درویش نی‌ام خججل از محضر خویش نی‌ام
خوانی که چنین الوان است لایق حضرت این مهمان است
(ناتل خانلری، ۱۳۸۷: ۹۶)

عقاب با ترک سرزمین خود و حضور در سرزمین و جهان زیست زاغ، به‌گونه‌ای بیگانگی با این سرزمین می‌رسد که همه‌ی عناصر این سرزمین را ناهمساز و نابهنجار می‌یابد. «در سرزمین بیگانه، علاوه بر زبان، باورها، پندارها و رفتارهای «دیگری» نابهنجار به‌نظر می‌آیند» (سلیمی‌کوچی و سکوت‌جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۲۶). عقاب با حضور در سرزمین بیگانه که مأوای زاغ و محل پلشتی‌ها و حقارت‌هاست، به یاد ستیز آلوده‌انگاری‌اش می‌افتد. «حضور بیگانه، سوژه را به یاد ستیز آلوده‌انگاری‌اش می‌اندازد که آرکائیک‌ترین احساس انسان از سیر جدایی و طرد است» (ال. مارکانو، ۱۳۸۹: ۵۱). حضور عقاب در سرزمین بیگانه و یادآوری ستیز آلوده‌انگاری‌اش، در شعر عقاب این‌گونه روایت شده است:

بوی گندش دل و جان تافته بود حال بیماری دق یافته بود
دلش از نفرت و بیزاری ریش گیج شد بست دمی دیده‌ی خویش

یادش آمد که در آن اوج سپهر هست پیروزی و زیبایی و مهر...
دیده بگشود به هر سو نگریست دید گردش اثری زینها نیست
آنچه بود از همه سو خواری بود وحشت و نفرت و بیماری بود
(ناتل خانلری، ۱۳۸۷: ۹۷-۹۸)

از این بخش روایت است که کشمکش سوژه با دیگری آلوده و جهان بیگانه آغاز می‌شود. کشمکش با عنصر آلوده، از طریق یادآوری و بازگشت به هویت اجتماعی عقاب، در دو مرحله صورت می‌گیرد: در مرحله اول، راوی نویسنده زندگی گذشته و جهان زیست عقاب را توصیف می‌کند:

عمر در اوج فلک برده به سر دم زده در نفس باد سحر
ابر را دیده به زیر پر خویش حیوان را همه فرمان‌بر خویش
بارها آمده شادان ز سفر به رهش بسته فلک طاق ظفر
سینه‌ی کبک و تذرو و تیهو تازه و گرم شده طعمه‌ی او
اینک افتاده بر این لاشه و گند بایسد از زاغ بیاموزد پند
(همان: ۹۷)

در مرحله دوم، راوی شخصیت زندگی گذشته‌ی خود را به یاد می‌آورد:

یادش آمد که بر آن اوج سپهر هست پیروزی و زیبایی و مهر
فر و آزادی و فتح و ظفر است نفس خرم باد سحر است
(همان: ۹۸)

در بعد هویت اجتماعی، عقاب و زاغ تضاد گروهی دارند. عقاب پس از تعامل با زاغ، بار دیگر به شناخت این تضاد گروهی دست می‌یابد. در این فرایند شناختی دریافت‌ها و ارزیابی‌های عقاب از گروه اجتماعی خود و گروه اجتماعی متضاد خود به بازنمایی هویت اجتماعی‌اش منجر می‌شود. اینجاست که عقاب درمی‌یابد، عقاب بودن مستلزم پذیرش مجموعه‌ای از نشانه‌ها و ضرورت‌های متعلق به هویت اجتماعی گروه عقاب‌هاست. همچنین آنچه درباره‌ی عمر دراز اندیشیده بود، تنها آرزویی خام بوده که با هویت اجتماعی او سازگاری ندارد و باید رهایش کند. «قسمت ماقبل آگاهی ذهن، وظیفه‌ی

سرکوب و رد آرزوها به صورت خام و ممنوعه را برعهده دارد؛ زیرا این آرزوها مضمون خواست‌های غیرقابل قبول هستند» (نرسیسیاس، ۱۳۹۱: ۹۸). علاوه بر این، مجموعه‌ای از نشانه‌ها و ارزش‌های گروه اجتماعی زاغ، در تضاد با هویت اجتماعی عقاب هستند و باید طرد شوند. پس از برقراری ارتباط و ارزیابی و سنجش عقاب از درون فرهنگ زاغ، فرایند شناختی عقاب به منزله‌ی سوژه‌ی شناسا شکل می‌گیرد و تعامل با رانه‌های آلوده‌ی درون فرهنگ دیگری به دگردیسی فرهنگی منجر می‌شود. به عبارتی در این فرایند شناختی، بیش فرهنگ به نافرنگ تبدیل می‌شود و عقاب به عنوان کاربر نشانه‌ی فرهنگی خودی به طرد نافرنگ دست می‌زند. «نافرنگ آن طرفی است که فرهنگ در بهترین حالت تنها می‌تواند از آن صحبت کند» (سجودی، ۱۳۹۰: ۱۷۱).

عقاب از طریق منطق تفاوت، به هویت واقعی خود پی می‌برد. تفاوت‌های ارزشی جهان زیست زاغ با زندگی عقاب و مجموعه ارزش‌های برجسته‌شده‌ی این دو جهان، سبب خلق و آشکارسازی هویت عقاب می‌شود. این تفاوت‌ها از طریق گزاره‌های روایی متقابل و متضاد، فضایی تقابلی را در روایت شعر عقاب خلق کرده‌اند که پیوسته دوگانه‌ی هویت خودی و دیگری را به نبرد می‌طلبد. گریز از مرگ فرصتی برای بازیابی هویت عقاب است. در این میان کشمکش میان دوگانه‌ی تقابلی رانه‌های آلوده و عناصر غیرآلوده در دو فضای فرهنگی متضاد خود و دیگری، زمینه‌ی شکل‌گیری هویت عقاب را فراهم کرده است.

سوژه پس از مواجهه با آلودگی، تلاش می‌کند رانه‌های آلوده را از خود دور کند و گاهی حتی دست به نابودکردن این آلودگی‌ها می‌زند. «فرد هنگام برخورد با امر آلوده، تلاش می‌کند ارتباط با آن را انکار کند. این انکار به شکل‌های مختلفی بروز داده می‌شود: نپذیرفتن، شک و تردید در ارتباط با امر آلوده و...» (پورعلی و همکاران، ۱۳۹۳: ۳۳). در شعر عقاب، طرد آلودگی از طریق ترک سرزمین آلوده و نپذیرفتن امر آلوده و نابهنجار صورت می‌گیرد:

گفت کای یار بیخشای مرا	بال بر هم زد و برجست از جا
تو و مردار تو و عمر دراز	سال‌ها باش و بدین عیش بناز

من نیام درخور این مهمانی گند و مردار تو را ارزانی
گر در اوج فلکم باید مرد عمر در گند به سر نتوان برد
(ناتل خانلری، ۱۳۸۷: ۹۸)

در نهایت عقاب با یادآوری شکوه و فر و آزادی، یاد مأوا و سرزمین خود می‌کند و از هویت بیگانه و متفاوت زاغ و سرزمین بیگانه فاصله می‌گیرد و به آزادی و آزادگی می‌رسد. «سرانجام غرقه در سرگردانی و تردید و استیصال، بیگانه به اتهام دیگربودگی اولیه طرد می‌شود و از گروه متفاوتی که پیرامون او هستند، فاصله می‌گیرد و رها از هم‌بستگی و وابستگی با دیگران، احساس نوعی آزادی می‌کند» (سلیمی و سکوت جهرمی، ۱۳۹۴: ۱۲۶).

اگرچه مرگ عقاب پایان حیات مادی اوست، راوی نویسنده با همسرکردن وی با مهر فلک، دم از جاودانگی و نامیرا بودن عقاب می‌زند؛ چون به روایت او، عقاب به آسمان چهارم (فلک خورشید) رسیده و آن همان آسمانی است که نماد جاودانگی و نامیرایی است. براساس روایاتی، عیسی مسیح (نماد حیات) در آن فلک به سر می‌برد. «آسمان چهارم را مأوای خورشید دانسته‌اند و در روایت پهلوی، از ستاره پایه تا خورشید پایه برترین زندگی، یعنی بهشت محسوب شده است. همچنین در اساطیر، بهشت گاهی با خورشید یکسان فرض شده است. عروج ایزد مهر به آسمان چهارم و هم‌خانگی آن با خورشید، نزد مهرپرستان مطابق است با عروج عیسی (ع) به آن و همسایگی‌اش با خورشید» (زمردی، ۱۳۸۸: ۶۶-۶۷). مرگ تا آن اندازه نامطلوب و امری ناگزیر است که راوی نویسنده به‌طور مستقیم بدان اشاره نمی‌کند و صحنه‌ی مرگ عقاب را بدین‌گونه توصیف می‌کند:

شهر شاه هوا اوج گرفت زاغ را دیده بر او مانده شگفت
سوی بالا شد و بالاتر شد راست با مهر فلک همسر شد
لحظه‌ای چند بر این لوح کبود نقطه‌ای بود و سپس هیچ نبود
(ناتل خانلری، ۱۳۸۷: ۹۸-۹۹)

۳. نتیجه‌گیری

عقاب به‌عنوان فاعل شناسا، در پی یافتن هویت خود با گروه اجتماعی متقابل و متضاد خود تعامل می‌کند. در فرایند هویت‌یابی عقاب، نخست عنصر مرگ به‌منزله‌ی رانه‌ای آلوده و ناهمساز ظاهر می‌شود؛ اما پس از آنکه سوژه با جهان بیگانه و فرهنگ «دیگری» تعامل برقرار می‌کند، به طرد رانه‌های آلوده می‌پردازد. طی یک دگردیسی فرهنگی، بیش‌فرهنگ (جهان‌زیست زاغ) به نافرهنگ تبدیل می‌شود و روایت با تلقی مرگ به‌عنوان امر مطلوب و بهنجار و همساز به پایان می‌رسد. هویت عقاب نیز که همان زیستن با عزت و زندگی در اوج، با عمر کوتاه و طرد فرهنگ دیگری (زاغ) است، آشکار می‌شود. اگرچه مرگ در بخش آغاز شعر عقاب، یکی از رانه‌های آلوده تلقی شده است؛ اما درنهایت رانه‌ی مرگ از هویت متعین عقاب محافظت می‌کند و سبب می‌شود عقاب به پلشتی و پلیدی و زندگی حقارت‌بار زاغ نیامیزد. در خوانش کریستوایی، عناصر پلید باید یا از بین بروند یا دست‌کم طرد شوند. در شعر عقاب، نیالودن به رانه‌ی اصلی آلودگی (زندگی خفت‌بار)، مستلزم تن‌دادن به حقیقت مرگ است که به ظاهر نامطلوب است و در حوزه‌ی عناصر آلوده جای می‌گیرد؛ اما درنهایت سوژه به هویت برساخته‌ی خود دست می‌یابد و با تلقی مرگ به‌عنوان امر مطلوب و حق و حقیقت و همچنین، طرد جهان زیست زاغ به‌عنوان اصلی‌ترین رانه‌ی آلوده، به پیشواز مرگ می‌شتابد و اوج می‌گیرد.

منابع

- آقاخانی بیژنی، محمود و همکاران. (۱۳۹۱). «تحلیل ساختاری شعر عقاب خانلری و خانه سریویلی نیما یوشیج، بر اساس نظریه‌های برمون و گریماس». *مطالعات داستانی*، سال ۱، شماره‌ی ۱، صص ۵-۱۹.
- احمدی، بابک. (۱۳۸۰). *ساختار و تأویل متن*. تهران: مرکز.
- ال. مارکانو، دانا. (۱۳۸۹). *بیگانگی سوژه نژادی‌شده رودرو با بیگانه‌ی کریستوا، تن بیگانه*. گردآوری و ترجمه‌ی مهرداد پارسا، تهران: رخداد نو.

بررسی زمینه‌های فرهنگی و گفتمانی شکل‌گیری هویت در... / منصور رحیمی _____ ۱۷۳

بوی، فیونا. (۱۳۹۴). *مقدمه‌ای بر انسان‌شناسی دین*. ترجمه‌ی مهرداد عربستانی، تهران: افکار.

پورعلی، حجت‌الله و همکاران. (۱۳۹۳). «خوانش رمان قاعده‌ی بازی فیروز زنوزی جلالی بر پایه‌ی نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا». *مطالعات داستانی*، سال ۲، شماره‌ی ۲، صص ۲۶-۳۹.

پیرانی، منصور. (۱۳۹۴). «بودن یا نبودن؟! نه، چگونه بودن! مقایسه‌ی شعر «عقاب» از پرویز ناتل خانلری «نسر» و از عمر ابوریشه». *ادبیات تطبیقی (ویژه‌نامه نامه‌ی فرهنگستان)*، سال ۶، شماره‌ی ۱ (پیاپی ۱۱)، صص ۹۰-۱۱۶.

پین، مایکل. (۱۳۹۴). *فرهنگ اندیشه‌ی انتقادی از روشنگری تا پسامدرنیته*. ترجمه‌ی پیام یزدانجو، تهران: مرکز.

خسروی‌ان، محمدمهدی. (۱۳۸۸). «شه‌پر شاه هوا: تأملی در شعر عقاب ناتل خانلری». *نامه‌ی انجمن*، شماره‌ی ۳۳ و ۳۴، صص ۱۸۷-۲۰۶.

دارابی، مرضیه؛ اکبری، مجید. (۱۳۹۵). «زمینه‌های پیش‌زبانی شکل‌گیری سوژه در اندیشه‌ی کریستوا». *شناخت*، شماره‌ی ۱/۷۸، صص ۱۰۷-۱۲۶.

زمردی، حمیرا. (۱۳۸۸). *نقد تطبیقی ادیان و اساطیر در شاهنامه‌ی فردوسی و خمسه‌ی نظامی و منطق‌الطیر عطار*. تهران: زوار.

سجودی، فرزانه. (۱۳۹۰). *نشانه‌شناسی فرهنگی (مجموعه مقالات ترجمه‌ی گروه مترجمان)*. تهران: علم.

سلیمی کوچی، ابراهیم؛ سکوت‌چهرمی، فاطمه. (۱۳۹۳). «کاربست نظریه‌ی آلوده‌انگاری علامی، ذوالفقار؛ باباشاهی، فاطمه. (۱۳۹۶). «بررسی داستان سیاوش بر اساس نظریه‌ی آلوده‌انگاری ژولیا کریستوا». *پژوهش زبان و ادبیات فارسی*، شماره‌ی ۴۶، صص ۱-۲۶. کریستوا بر شعر «دلم برای باغچه می‌سوزد فروغ فرخزاد». *جستارهای زبانی*، دوره‌ی ۵، شماره‌ی ۱ (پیاپی ۱۷)، صص ۸۹-۱۰۶.

_____ (۱۳۹۴). «بررسی شخصیت‌های داستان انار بانو و پسرهایش از منظر «تن بیگانه»ی کریستوا». *ادب‌پژوهی*، دوره‌ی ۹، شماره‌ی ۳۱، صص ۱۱۷-۱۳۵.

کهنمویی، ژاله و همکاران. (۱۳۸۱). «فرهنگ توصیفی نقد ادبی». تهران: دانشگاه تهران.
مردی، سیدمحمد؛ حبیب‌زاده، حامد. (۱۳۹۶). «ساخت هویت و هویت ساختگی در رمان بانوی پیشگوی مارگارت اتوود». *پژوهش ادبیات معاصر جهان*، دوره‌ی ۲۲، شماره‌ی ۲، صص ۵۵۱-۵۶۸.

مصطفوی‌نیا، سید محمدرضی و همکاران. (۱۳۹۰). «بررسی تطبیقی رمز «عقاب» در شعر پرویز ناتل خانلری و عمر ابوریشه». *شعرپژوهی*، دوره‌ی ۳، شماره‌ی ۱۰، صص ۶۷-۸۸.
مک‌آفی، نوئل. (۱۳۸۵). *ژولیا کریستوا*. ترجمه‌ی مهرداد پارسا، تهران: مرکز.
مکاریک، ایرنا ریما. (۱۳۹۰). *دانش‌نامه‌ی نظریه‌های ادبی معاصر*. ترجمه‌ی مهران نبوی، تهران: آگه.

ناتل خانلری، پرویز. (۱۳۸۷). *ماه در مرداب*. تهران: معین.
نرسیسیاس، امیلیا. (۱۳۹۱). *انسان، نشانه، فرهنگ*. تهران: افکار.
یعقوبی جنبه‌سرایبی، پارسا؛ رحیمی، منصور. (۱۳۹۷). «برساخت گفتمانی پیرنگ در گزارش‌های ذکره‌ای عرفانی: روایت‌های حلاج». *نقد ادبی*، دوره‌ی ۱۱، شماره‌ی ۴۲، صص ۸۵-۱۱۲.

یورگنسن، ماریان؛ فیلیپس، لوئیز. (۱۳۹۲). *نظریه و روش در تحلیل گفتمان*. ترجمه‌ی هادی جلیلی، تهران، نی.